

زوایای پنهان کتاب تکان دهنده نائومی کلاین؛

دکترین شوک



Naomi Klein

۳۱ شهریور ماه ۱۳۸۶

شهیر شهیدتال: صدانی لرزان از آن سوی سیم گفت: من دیگر با روزنامه نگاران صحبت نمی‌کنم. لحظه ای سکوت برقرار شد و دوباره گفت: چه می‌خواهی؟ فکر کردم تنها ۲۰ ثانیه فرصت دارم که گیل کاستنر (Gail Kastner) را به خود جلب کنم ...

"من در حال نوشتن کتابی درباره شوک هستم. اینکه مردم کشورهای مختلف دنیا چگونه بر اثر جنگ، حملات تروریستی، کودتا و حوادث طبیعی به حالت شوک فرو می‌روند و اینکه چگونه کورپوریشن‌ها و آنها که قدرت سیاسی را در اختیار دارند بطور برنامه ریزی شده با کاشتن بذر ترس از بهت و پریشانی و سر در گمی مردم در آن لحظات استفاده کرده و شوک دومی را که چیزی جز تغییرات رادیکال اقتصادی و سیاسی نیست بوجود می‌آورند. در این میان افرادی که با موج دوم شوک، به مقابله برخیزند با شوک سوم که شامل پلیس و ارتش و زندان و بازجویی و داغ و درفش است روبرو می‌شوند. من می‌خواهم با شما صحبت کنم زیرا که شما یکی از بارزترین نمونه‌های هستیید که زیر شکنجه و شوک برنامه‌های سری CIA قرار داشته‌اید. شما از شوک الکتریکی گرفته تا انواع تکنیک‌های دیگری که در بازجویی‌ها بکار می‌رود را تجربه کرده‌اید"....بعد با خود فکر کردم نه، معلوم است که نمی‌توانم این چیزها را ابتدا به ساکن به او بگویم.

به سرعت تغییر فکر داده و به او گفتم: "من به تازگی در عراق بودم. جایی که آمریکا می‌خواست آن را به یک الگو تبدیل کند. جایی که آمریکا قصد داشت هویت مردم را یکسره نابود کند و جامعه ای از نو بنا کند." لحظاتی به سکوت گذشت و این بار در حالی که "گیل" لحن متفاوتی گرفته بود گفت: آنچه که شما گفتید دقیقا کاری است که CIA و ایون کامرون (Ewen Cameron) در دانشگاه مک گیل کانادا (McGill University) بر سر من آوردند. آنها سعی کردند شخصیت من را از میان ببرند و مرا دوباره از نو بسازند!

این بخش آغازین کتاب نویسنده جوان کانادایی خانم نائومی کلاین (Naomi Klein) است که تنها دو هفته پیش راهی کتابفروشی‌های آمریکا شد و به سرعت در رده پرفروشترین کتاب‌ها قرار گرفت. دکترین شوک (The Shock)

Doctrine) نه تنها پرده از یکی از پیچیده ترین برنامه های اقتصادی و سیاسی به منظور حاکمیت کورپوریشن ها در آمریکا برمی دارد بلکه خواننده را نیز در میان موجی از شگفتی و شوک غرق می کند.

نانومی کلاین که در میان ۱۰۰ متفکر برتر جهان در رده یازدهم قرار گرفته است در میان دریانی از اطلاعات که همه روزه به ما می رسد، ما را با جهانی جدید و فضائی متفاوت آشنا می کند. برداشتهائی از کتاب دکترین شوک محور این مقاله است.

"گیل" ۶۳ بار در ناحیه مغز مورد شوک الکتریکی قرار گرفت در حالیکه بدن او بر روی تخت معاینه بنحوی وحشیانه به بالا و پائین پرتاب می شد. حاصل آن تکان ها شکستگی های استخوان ، دهان و لبهای خونین و دندان های شکسته و خرد شده بود. در مغز "گیل" بخشی از زندگی وی بکلی محو و پاک شده است. حافظه وی بنحو عجیبی دستکاری شده است. گاه که می خواهد از واقعه ای یاد کند ممکن است ۱۵ یا ۲۰ سال اشتباه کند. وقتی می خواهد تاریخ برخی حوادث را ذکر کند می گوید در سال ۱۹۶۸ ... بعد کمی مکث می کند و می گوید، نه نه ببخشید ... ۱۹۸۳

"گیل" سالهای طولانی نمی دانست چرا وقایع قبل از ۲۰ سالگی خود را به هیچ وجه بیاد نمی آورد. تا آنکه در سال ۱۹۹۲ در حالیکه روزی با همسرش مشغول قدم زدن در خیابان است چشمش به روزنامه ای در کیوسک روزنامه فروشی می افتد. "به قربانیان شستشوی مغزی خسارت داده می شود". تیتر درشت روزنامه وی را میخکوب می کند. کلماتی که در زیر تیتر اصلی به چشم می خورند به نظرش آشنا می رسد. به شوهرش می گوید "جاکوب این روزنامه را بخر". به سرعت خود را به نزدیک ترین کافی شاپ می رساند و در آنجاست که وی درمی یابد که چگونه سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا CIA در دهه ۱۹۵۰ یک پژوهش عجیب علمی را در دانشگاه مک گیل کانادا تامین مالی می کرده است.

هفته ها بیمارانی که به امید مداوا به دانشگاه مراجعه می کردند در انزوا نگاه داشته می شدند. شوک های الکتریکی به دفعات در عرض روز به آنان وارد می شد و معجونی از داروهای توهم زا از قبیل LSD و PCP به آنان خورانده می شد. مسنول پروژه مزبور دکتر ایون کامرون بود که نهایتاً در اواخر دهه هفتاد اعتراف می کند که دولت کانادا نیز در فایننس پروژه مزبور با CIA همکاری می کرده است.

بیماران روانی به منظور فرو نشانیدن عطش CIA برای یک تحقیق علمی به منظور "کنترل مغز انسان" مورد استفاده تیم روان پزشکی انستیتوی آلن (McGill University's Allan Memorial Institute) دانشگاه مک گیل کانادا قرار می گرفتند.

دکتر کامرون اعتقاد راسخ داشت که با وارد کردن شوک می توان ذهن فرد را چون لوحی سفید پاک و آماده تغییرات بزرگ کرد. او معتقد بود که با وارد کردن شوک های پی در پی به مغز انسان می توان ساخت فعلی شخص را در هم شکسته و سپس با پاک نمودن ذهن او شخصیت وی را دوباره سازی کرد.

"گیل" با مطالعه مقاله تکان دهنده روزنامه آن روز رو به شوهرش کرد و با حیرت گفت: "جاکوب، علت اینکه وقایع قبل از ۲۰ سالگی بکلی از ذهن من پاک شده همین است!!" "گیل" دختری هجده ساله بود که بدلیل احساس اضطراب به کلینیک دانشگاه مک گیل مراجعه کرد. در آن زمان وی دانشجوی پرستاری دانشگاه مک گیل بود. کامرون در یادداشت هایش می نویسد علت احساس اضطراب وی، پدری خشن بوده است که علی الدوام وی را مورد حملات فیزیکی و روانی قرار می داده است. او شخصیت "گیل" را "شاد" و "اجتماعی" توصیف می کند.

یادداشت‌هایی که تنها چند هفته پس از آغاز مطالعات و معالجات کامرون بر روی او نوشته شده کاملاً متفاوت است. در یادداشت‌های بعدی "گیل" فردی با افکار عجیب، دچار اوهام و پرخاشگر توصیف می گردد.

گیل کسنتر پرونده پزشکی خود را درخواست و مشغول مطالعه آنها می شود. او درمی یابد که ایون کامرون رئیس انجمن روانپزشکان آمریکا، رئیس انجمن روانپزشکان کانادا و بالاخره رئیس انجمن جهانی روانپزشکان بوده است. کامرون یکی از سه روانپزشک آمریکائی بوده است که در دادگاه نورنبرگ حاضر و در مورد جنون رودلف هس (Rudolf Hess) بعنوان یک جنایتکار جنگی شهادت داده است.

داستان از اوایل دهه ۱۹۵۰ آغاز می گردد. زمانی که کامرون با عقاید فروید در خصوص گفتار درمانی به مخالفت برخاست و معتقد بود صحبت بر سر درمان بیماران روانی نیست. باید نقش پاتولوژیکی گذشته آنها در هم شکسته

شده (Break up old Pathological Pattern) و از آنان دفتری پاک و بدون نوشته پدید آورد. از اینجا به بعد است که می توان هر آنچه که دلخواه شماست بر روی صفحات سفید آن دفتر بنویسید. اینگونه شد که بیماران روانی نگون بخت درمانگاه دانشگاه مک گیل موضوع پروژه کامرون برای کنترل ذهن شدند. برنامه ای که CIA آنرا تامین مالی می نمود.

گزارش هایی که از آن زمان موجود است نشان می دهد که بعد از عملیات جنون آمیز شوک های الکتریکی پی در پی و داروهای توهم زا با میزان مصرف فوق العاده بالا و قرصهای خواب آوری که گاه ۲۲ ساعت در روز فرد را به خواب می بردند، رفتار افراد به نحو عجیبی تغییر کرده و تحول "بازگشت (Regression)" به دوران کودکی در آنها به وقوع می پیوست. دکترها در یادداشتهای انستیتوی آن می نویسند افراد پس از مدتی شروع به مکیدن شصت خود می کردند، خود را جمع می کردند و شکل و حالت جنین را بخود می گرفتند، به تنهایی قادر به خوردن غذا نبودند و باید با قاشق به آنها غذا می دادند و بالاخره گریه می کردند و مادران خود را صدا می زدند. گزارشها نشان می دهد که با افزایش dose شوک های الکتریکی افراد قدرت تکلم و راه رفتن را نیز حتی از دست می دادند.

کامرون معتقد بود با تخریب شخصیت و باز گرداندن فرد به دوران طفولیت می توان کار دوباره سازی شخصیت را آغاز نمود این همان تزی بود که نئوکنسرواتیوها از کامرون به عاریت گرفتند. تز "شوک و رعب (Shock and Awe) در حمله به عراق و نیز تز بمباران تا حد بازگرداندن کشورها به دوران عصر حجر (Bombing the Country to the Stone age) از الگوی کامرون گرفته شده است.

کامرون پس از تخریب شخصیت افراد پیام هایی را توسط یک ضبط صوت کوچک بطور مداوم و مکرر به آنان تلقین می کرد. گزارشات بیمارستان نشان می دهد در یک مورد تنها یک پیام، ۱۰۱ روز متوالی بطور پیوسته و در تمام طول روز به بیمار داده می شده است.

مدارک بعدی نشان داد که در پروژه ای که توسط سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا فایننس می شد ۸۰ انستیتوی علمی شامل ۴۴ دانشگاه و ۱۲ بیمارستان (بقیه موسسات علمی و تحقیقاتی) شرکت داشتند.

در رساله تحقیقی که کامرون در سال ۱۹۶۰ نوشته است وی می گوید: دو فاکتور مهم است که ما را قادر می سازد از زمان و مکان درک صحیحی داشته باشیم. بعبارت دیگر این دو عامل باعث می شوند که ما دریابیم که هستیم و در کجا قرار داریم. اول داده هائی است که از طریق حواس پنجگانه خود از جهان خارج می گیریم و دوم حافظه ما. با بکارگیری شوک الکتریکی کامرون حافظه فرد را بکلی تخریب می کرد و سپس زمان آن بود که جریان داده های حواس پنجگانه را بکلی از وی قطع کند.

او افراد را در اطاق هایی که عایق کامل صوتی شده بودند نگاه می داشت. اجازه ورود هیچ نوری را به اطاق آنان نمی داد، عینک سیاه بر چشمان آنان می گذاشت و از گوشیهای لاستیکی بر گوش آنان استفاده می کرد. دستهای آنان را در مقوا می پیچیده به نحوی که امکان لمس هیچ کجا حتی بدن خود را نداشته باشند. سپس برای گیج کردن آنها دستور می داد بجای شام به افراد صبحانه بدهند و بجای صبحانه شام. فرد پس از چند روز بکلی ارتباط خود را با زمان و مکان از دست می داد.

حتی یکبار که یکی از افراد توانسته بود با شنیدن صدای موتور یک هواپیما در دور دستها هر روز وقوع سپیده صبح را در یابد کامرون را برآشفته کرده بود.

روشهای کامرون در دهه هفتاد و هشتاد به طور گسترده توسط مامورین CIA در کشورهای آمریکای لاتین در مواجهه با مخالفین حکومت های دیکتاتوری و دست نشانده آمریکا بکار گرفته می شد. در سال ۱۹۸۸ نیویورک تایمز در یک گزارش جنجالی اعلام کرد که سربازجوی کشور "هندوراس" فلورنسیو کابالرو (Florencio Caballero) و ۲۴ تن از زیردستان او در تگزاس نزد CIA شیوه های کامرون را فرا گرفته اند. آنها به حالت جنون زندانی های مخالف را الکترو شوک می دادند، حیوانات مرده به جای غذا به آنها می دادند، اجازه خواب به آنها نمی دادند و آنها را عریان در سلول های تنگ و تاریکی که پر از موش و سوسک بود نگاه می داشتند. همان وسائل کامرون برای جلوگیری از دیدن نور، شنیدن صدا و عدم امکان لمس اشیاء در مورد آنان نیز بکار برده می شد. روز و شب در هم فرو می رفتند و دیگر قابل تشخیص نبودند.

داستانهای دهشتناکی که دختر ۲۴ ساله اینس موریلو (Ines Murillo) در اختیار نیویورک تایمز قرار داد مو بر اندام انسان راست می کند. او در جانی می گوید "آنقدر شوک های برقی را ادامه می دادند که من بوی سوختن پوست و گوشت خود را نیز استشمام می کردم."

موریلو می گوید در تمام این مدت یک آمریکایی سنوالات را به انگلیسی از بازجوها می کرد و بازجوها آنها را برای وی ترجمه می کردند. بازجوها وی را با نام آقای مایک صدا می کردند.

پس از آنکه نشریه بالتیمورسان در دهه ۹۰ با استفاده از قانون آزادی اطلاعات (Freedom of Information Act) اقدام به دستیابی به اطلاعات کامل آن دوران سیاه در آمریکای لاتین کرد به دفترچه راهنمایی که CIA برای بازجویان تهیه دیده بود دسترسی پیدا نمود.

دفترچه موسوم به عملیات کوبارک (Kubark) پرده از رازهای بزرگی برداشت. بکارگیری روشهای کامرون و شکنجه های مخوف برای در هم شکستن زنان و مردانی که به خود جرات مخالفت با سیاست های آمریکا را داده بودند با ذکر جزئیات به عنوان دستورالعمل دفتر ۱۲۸ لرزه بر اندام خواننده می اندازد. تشابه غریبی بین کوبارک و آنچه که در ابوغریب گذشت وجود دارد. نانومی کلاین که به تازگی از عراق بازگشته است می نویسد: آن شب پس از آنکه "گیل" را ترک کردم با خود فکر کردم چه تشابه عجیبی است بین آنچه کامرون با بیماران می کرد و آنچه امروز در عراق در جریان است. برای از نو ساختن ملتی که قرار است الگوی یک تجربه جدید باشد باید نقش پاتولوژیکی آنها را بکلی درهم شکست. همه چیز را از میان برد و سپس جامعه ای نوین از درون آن پدید آورد.

انفجار و شوک، روزی نیست که در برابر دیدگان مردم عراق گروهی را قربانی نگیرد. ملت عراق با گذشت زمان رفته رفته هم حواس خود را از دست می دهد و هم حافظه خود را، هم چنانکه بیماران کامرون می دادند. تز کامرون اما در قلمرو عجیب دیگری نیز کاربرد پیدا کرده است. معماران اقتصاد نئولیبرال آمریکا درست پای خود را جای پای کامرون می گذارند و رهبری این جریان را کسی جز اقتصاددان پرآوازه آمریکایی میلتون فریدمن (Milton Friedman) در دست نداشت. فریدمن با قد ۱۵۴ سانتی متر و با انرژی بی پایانی که در وجودش نهفته بود آمریکا را به عصر جدیدی رهنمون شد.

طوفان کاترینا در نیواورلئان مردم را در حالی از بهت و ناباوری فرو برد. شوک مورد نیاز وارد شده بود. فریدمن ۹۳ ساله در سرمقاله ای نوشت وقت آن فرا رسیده که سیستم مدارس دولتی در نیواورلئان از میان رفته و آموزش را بخش خصوصی بدست گیرد. فریدمن در ۱۶ نوامبر ۲۰۰۶ درست یکسال پس از نوشتن این مقاله درگذشت اما در همان مدت یکسال ۱۲۳ مدرسه دولتی در نیواورلئان ناپدید شدند و مدارس خصوصی یکی پس از دیگری جایگزین آنان گردیدند.

تاثیر فریدمن به مدت نیم قرن بر روسای جمهور آمریکا، نخست وزیران انگلیس، اولیگارشی مالی روسیه، دیکتاتورهای جهان سوم، مدیران حزب کمونیست چین و سازمانهای بین المللی از جمله صندوق بین المللی پول انکار ناپذیر است.

به مدت سه دهه فریدمن و پیروان پر قدرت او استراتژی شوک درمانی (Shock Therapy) را در اقتصاد جهان سامان دادند. با بروز هر شوک در حالیکه هنوز مردم در حالت بهت بسر می برند سیل خصوصی سازی و فروش اموال دولتی به بخش خصوصی و یا انتقال فعالیت های دولت به بخش خصوصی به سرعت برق و باد شکل می گرفت.

فریدمن در یکی از برجسته ترین نوشته هایش کپیتالیسم و آزادی (Capitalism and Freedom) به طور روشنی به این موضوع می پردازد. او می نویسد: "تنها با بروز یک بحران، چه بحران بطور واقعی باشد و چه این گونه بنظر برسد، (یعنی بنظر برسد که بحران است اما در واقع بحرانی در کار نباشد) می توان تغییرات واقعی را بوجود آورد. بنظر من وظیفه اصلی ما این است که آلترناتیوهایی را فراهم آوریم، آنها را زنده نگهداریم تا آنکه آنچه که به لحاظ سیاسی در ابتدا غیرممکن بنظر می رسد نهایتاً به یک راه حل اجتناب ناپذیر بدل گردد." (در مقاله پنجره اورتون به این نقل قول فریدمن اشاره کردیم).

این استاد دانشگاه شیکاگو معتقد بود که در صورت بروز بحران باید بلافاصله و سریع عمل کرد قبل از آنکه مردم به خود بیایند. او معتقد بود هر دولتی که بر سر کار می آید بین ۶ تا ۹ ماه فرصت دارد که تغییرات اساسی مورد نظر خود را پیاده کند و همه را نیز باید یکجا و ضربتی پیاده کند، قبل از اینکه مردم به خود بیایند.

فریدمن در دهه هفتاد مشاور اصلی یکی از بدنام ترین دیکتاتورهای جهان یعنی ژنرال آگوستو پینوشه بود. با وقوع کودتای خونین توسط پینوشه و کشته شدن سالوادور آلنده رهبر محبوب و کاریزماتیک شیلی و بدنیال آن مرگ هزاران متفکر و نویسنده و هنرمند، پیشنهاد فریدمن به پینوشه آن بود که وقت عمل فرا رسیده. امواج انقلاب مکتب

شیکاگو (Chicago School) که فریدمن بنیان گذار آن بود شیلی را در بر گرفت. همه چیز دولت به بخش خصوصی منتقل شد و دولت تبدیل گردید به نماینده کورپوریشن ها و مسئول دفاع از حقوق آنان در برابر هر کسی که در شیلی فریاد اعتراض خود را علیه نابرابری، ظلم و اجحاف بلند می کرد.

از آن تاریخ به بعد "شوگ درمانی" در اقتصاد بازار آزاد متد انتخاب شده برای برپا کردن تغییرات بنیادین در وضعیت اقتصادی در جهت تامین منافع کورپوریشن های بزرگ شده است.

طبیعی است که در همه جا از آمریکای لاتین گرفته تا عراق این "شوگ درمانی" اقتصادی با مقاومت روبرو شده و در همه موارد چاره ای جز استفاده از نوع دیگری از شوگ یعنی "شوگ الکتریکی" نبوده است.

ادوارد گالیانو نویسنده اهل اوروگوئه به درستی می نویسد: چگونه ممکن است این همه نابرابری و اجحاف برقرار بماند اگر شوگ الکتریکی بکار گرفته نشود؟

وقتی عراقی ها به مقابله با شوگ وارده به جامعه خود برخاستند آنوقت بدنها و مغزهایی که جرات کرده بودند یا به این میدان مبارزه بگذارند با شوگ بیشتری در زندان ابو غریب مواجه شدند.

با وقوع طوفان سهمگین کاترینا در حالی که مردم هنوز خانه هایشان در آب غرق بود و عزیزانشان در اعماق آبهایی که سیل آسا شهر را در هم کوبیده بودند مدفون شده بودند فکرا نبارها ها و مقاطعه کاران سخن از صفحات پاک شده ای می کردند که می توان چیزهایی نوین بر آنان نوشت.

زمانیکه سونامی سواحل سریلانکا را در هم کوبید و هزاران نفر ناپدید شدند موقعیتی ممتاز برای کمپانی ها فراهم شد که سواحل پاک شده را برای توریست ها به سرعت بازسازی کنند و زمین های مجاور دریا را در میان شوگ و بهت افراد محلی که همه مجبور به فرار شده بودند به هیچ از دست آنان و دولت خارج کنند. ترس و بی نظمی موقعیتی استثنائی برای جهان کورپوریت (Corporate World) فراهم می آورد.

مامور سابق CIA ، مایک بتلز (Mike Battles) از موقعیت استثنائی که برایش در عراق پدید آمد سخن می گوید. از اینکه شرکت تازه تاسیس وی برای برقراری نظم و امنیت چگونه یک قرارداد ۱۰۰ میلیون دلاری از دولت آمریکا دریافت کرد.

و بالاخره وقایع ۱۱ سپتامبر همان گونه که در گزارش یکسال پیش از آن با نام پروژه قرن جدید آمریکائی (The Project for the New American Century) پیش بینی شده بود! شرایط استثنائی را پدید آورد که دیگر دولت آمریکا موظف نبود از اتباع کشورهای دیگر سوال کند که آیا سیستم اقتصاد بازار و اقتصاد نئولیبرال را دوست دارند یا نه.

جنبش میلتون فریدمن شدیداً به وقوع حوادث طبیعی، جنگ، کودتا، عملیات تروریستی و هر شوگ بزرگ دیگری در جامعه وابسته است.

برخی تصور می کنند که آنچه که در آرژانتین در زمان حکومت سیاه ژنرال ها در دهه هفتاد با کشتار ده ها هزار جوان و نوجوان آزادیخواه در آرژانتین رخ داد صرفاً ناشی از قساوت و بیرحمی و اعمال سادیستی گروهی ژنرال دیوانه بوده است. حال آنکه آنچه که در آرژانتین گذشت شوگ و زلزله ای بود که امکان رفم های اقتصادی "مدرسه شیکاگو" را فراهم نمود. رفم هائی که سالها بعد و در آستانه قرن بیست و یکم به فروپاشی جامعه گرسنه آرژانتین انجامید (به مقاله گلوبالیزیشن مراجعه شود).

پس از جنگ فالكند بین انگلستان و آرژانتین در سال ۱۹۸۲ در میان هیجانی که سراسر جامعه انگلستان را فراگرفته بود مارگارت تاچر توانست یکی از بی سابقه ترین حرکت های خصوصی سازی را در تاریخ انگلستان پدید آورد. اعتراض گسترده و طولانی کارگران و معدنچیان با باتوم و زندان روبرو شد و سپس با فرو نشستن هیجان مکتب شیکاگو بر اقتصاد انگلیس حاکمیت یافته بود. تاچر، از فریدمن با عنوان یک متفکر مبارز راه آزادی (An Intellectual Freedom Fighter) یاد کرد.

رامسفلد از دوستان نزدیک فریدمن بطور سیستماتیک افکار وی را پی می گرفت. او و کابینه بوش "جنگ علیه ترور" را با چنان وسعتی به راه انداختند که صنایع نظامی و نفت و نیز صنعت جدید و عظیمی بنام "صنعت برقراری

امنیت (Security Industry) آمریکا را از در غلطیدن به یک رکود اقتصادی عظیم نجات داد. تنها در بخش صنعت امنیت تا پایان آگوست ۲۰۰۶ وزارت امنیت کشور آمریکا ۱۱۵,۰۰۰ قرارداد با پیمانکاران به امضاء رساند.

در اکتبر سال ۲۰۰۶ در حالی که خشونتها در عراق از حیث تعداد کشته رکورد شکست و در یکماه ۳۷۰۹ نفر جان خود را از دست دادند یک آنالیست اقتصادی اظهار عقیده کرد که این جنگ تا کنون ۲۰ میلیارد دلار تنها برای یک کمپانی نفتی هالیبرتون (Halliburton) درآمد به همراه داشته است. کمپانی که آقای چنی پیش از ورود به دولت بوش رهبری آنرا بدست داشت.

صنعت برقراری امنیت تنها در آمریکا در سال ۲۰۰۶ به رکورد قابل ملاحظه ۶۰ میلیارد دلار در سال دست یافت. "اقتصاد فاجعه (Disaster Economy)" آنچه که نانومی کلاین از آن به عنوان گره گشای اقتصاد سرمایه داری یاد می کند با وقوع یازده سپتامبر به نقطه عطف تاریخی خود رسید.

فریدمن خود را یک لیبرال می نامید اما در واقع او و پیروانش نئولیبرالهائی هستند که دست کنسرواتورها و محافظه کاران را از پشت بسته اند. از اواسط دهه ۹۰ پر قدرت ترین فکرا نباره های محافظه کار که به حکومت امروز آمریکا خط می دهند با تبعیت از افکار فریدمن خود را یک جریان سیاسی- اقتصادی جدید نامیدند که امروزه به نام نئوکنسرواتورها شهرت یافته اند. بنیاد هریتج (Heritage Foundation)، انستیتوی کیتو (Cato Institute) و انستیتوی آمریکن اینترپرایز (American Enterprise Institute) رهبران فکری این جنبش بودند.

فریدمن خود را مبلغ اقتصاد بازار آزاد می دانست و چنین وانمود می کرد که هدفش خارج کردن کامل دولت و جایگزین کردن بخش خصوصی در فعالیت های اقتصادی است. این اما ظاهر قضیه بود. در بطن این حرکت چیزی جز حاکم نمودن کورپوریشن ها بر اقتصاد و سیاست و مقدرات مردم جهان نهفته نبود. در سی سال گذشته در هر کشوری که سیاست های مکتب شیکاگو پیاده شده است چیزی که ظهوری چشمگیر یافته یک طبقه حاکم پر قدرت در کشور های مزبور است که ارتباط بسیار قوی و تنگاتنگی "با تعدادی معدود" از کورپوریشن ها دارد.

این طبقه حاکم جدید در کشورهای مختلف که عموماً تحصیل کردگان غرب و هواداران محلی بازار آزاد در میان آنان دیده می شوند بخوبی آگاهند که به دلیل جهانی شدن نقش سرمایه در دنیای امروز، حاکمیت سیستم بازار فریدمنی، یعنی اتصال اقتصاد داخل به سرمایه داری جهانی به عبارت دیگر اقتصاد دهان پرکن نئولیبرالی یعنی واگذاری یک کشور به نام اقتصاد آزاد به سیستم کورپوریت جهانی. آنها که امروز دم از خصوصی سازی صنعت نفت و نیز توسعه کامل خصوصی سازی در ایران می زنند به خوبی واقفند که در درون یک سیستم اقتصاد فریدمنی هیچ کس یارای مقابله با کمپانی های بزرگ نفتی را ندارد. به این ترتیب فروش صنعت نفت در یک سیستم اقتصاد نئولیبرال نهایتاً چیزی جز واگذاری کشور به کورپوریشن های نفتی نیست.

این الیت سیاسی و اقتصادی تازه به قدرت رسیده در کشورهای در حال توسعه از الیگارشی روسی گرفته تا طبقه حاکمه جدید در کشورهای اروپای شرقی که به تازگی از چنگ دیکتاتوری کمونیستی رهانی یافته اند تمام انرژی و روح خود را در خدمت به نظام کورپوریتی به کار می گیرند. آنان به شدت با بزرگ بودن دولت به مقابله برمی خیزند و خواستار کوتاه کردن دست دولت از تمامی شئون اقتصادی می شوند. اگر این جریان با تحولات اجتماعی عمیق و یک شوک همراه گردد کار به مراتب آسانتر خواهد بود. مردم گریخته از بند دیکتاتوری روح و هستی خود را در حالت بهت و شوک به کورپوریشن ها و حامیان وطنی آنان خواهند فروخت.

جنگ، انقلاب، شورش، حملات تروریستی و نامهری های بزرگ طبیعی همه فرصتهای طلانی را برای هواداران مکتب شیکاگو فراهم می آورند.

شکست دهشتناک اقتصاد لجام گسیخته بازار آزاد در آمریکا در دهه ۱۹۳۰ باعث گردید که پروژه های رفاهی و کمک به مردم فقیر و از هستی ساقط شده، در چارچوب پروژه New Deal توسط دولت شکل گیرد، چیزیکه تا امروز هم بخشی از آن به عنوان بیمه های اجتماعی در آمریکا پابرجا مانده است.

اقتصاد مختلط که مبتکر آن جان مینارد کینز اقتصاددان انگلیسی بود و وجود دو بخش اقتصادی دولتی و خصوصی را در کنار یکدیگر و بخصوص نظارت دولت را ضروری می نمود. این جریان بنا به گفته نانومی کلاین با ضدانقلابی که میلنوتن فریدمن از دهه هفتاد آغاز کرد بکلی، نخست در آمریکا و سپس در بقیه جهان رنگ باخت.

افکاری که جنبه ایدئولوژیک افراطی به خود می گیرند برای حکومت کردن راهی جز اعمال زور و خشونت ندارند. افکار افراطی اصولاً قابلیت همزیستی با افکار دیگر را نداشته و از همین روست که مجبورند به حذف رقبا بپردازند و اگر نتوانند آنان را حذف نمایند راه را بر آنان ببندند. ایدئولوژی نئولیبرال با اعتقاد افراطی به حاکمیت سرمایه و بخش خصوصی از این گونه تفکرات افراطی است.

از اینرو نانومی کلاین در "دکترین شوک" یکی از اسطوره های سیستم نئولیبرال را به چالش می گیرد و آن اینکه دموکراسی و بازار آزاد دست در دست یکدیگر حرکت می کنند. او با نشان دادن نمونه بعد از نمونه در یک تحقیق شگفت انگیز ۵۰۰ صفحه ای نشان می دهد که چگونه حامیان اقتصاد بازار آزاد از اعمال هیچ گونه وحشیگری و خشونت و ریختن خون مخالفان و شکنجه و ارباب ابائی نداشته و از نقشه های مخفیانه برای ایجاد شوک و وحشت در مردم برای توسعه اقتصاد بازار سود برده و می برند.

نانومی کلاین با هر گونه سیستم اقتصاد بازار آزاد در ستیز نیست. نظامی که در آن بخش خصوصی حدود خود را بشناسد و در کنار آن سیستم بهداشت و درمان و سیستم آموزش عمومی باشد و نیز کنترل منابع طبیعی در دست نمایندگان واقعی مردم باشد، از نظر او قابل قبول است. نظامی که بخش خصوصی را وادار به پرداخت دستمزدهای عادلانه کند و مالیات به عنوان اهرمی برای توزیع عادلانه ثروت در جامعه بکار رود و نیز نظامی که در آن کارگران از حق داشتن اتحادیه و دفاع از منافع خود برخوردار باشند، چیزی است که ایده آل کلاین می باشد.

شهیر شهیدثالث

shahir@shahirblog.com

به زودی www.shahirblog.com

شهریور ۱۳۸۶

منبع: سایت انتخاب